



شما اینجا هستید: خانه (/index.php) ▶ درس خارج اصول ▶ مباحث حجج ▶ طائفه سوم: روایات ارجاع به روایات احادیث
 تقرير مباحث حجج (/index.php/تقریرات-خارج-اصول/مباحث-حجج/2019-04-13-20-51) ▶ طائفه سوم: روایات ارجاع به روایات احادیث

طائفه سوم: روایات ارجاع به روایات احادیث

طائفه سوم: روایات ارجاع به روایات احادیث

روایاتی که ارجاع به شخص خاص نیست بلکه به روایات احادیث است به عنوان کلی، که از این روایات بالمطابقه یا بالالتزام حجیت خبر ثقه استفاده می‌شود:

روایت اول: توقیع شریف از اسحاق بن یعقوب

روایت اول: توقیع شریف از اسحاق بن یعقوب آغاز توقیع چنین است که سألت محمد بن عثمان العمری عن یومل لی کتابا قد سألت فیه عن مسائل أشکلت علی فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان تا می‌رسد به اینجا که أما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی روای حدیثنا فإنهم حجتی علیکم و أنا حجة الله.

ما پانزده شانزده سال قبل در مباحث خمس به مناسبت روایات تحلیل خمس سند این توقیع را بررسی کردیم [3] که یک فرازی دارد که اما الخمس فقد ابیح لشیعتنا که جمعی از متسننین به این توقیع در رد خمس تمسک کرده‌اند. مختصرش را اشاره می‌کنیم به سند و دلالت:

بررسی سند

این توقیع مسند به دو طریق آمده:

طریق اول: از شیخ صدوق در کمال الدین باب 45 ذکر التوقیعات الواردة صفحہ 483 حدیث چهارم، سند چنین است: حدثنا محمد بن محمد بن عمامه الكلینی رضی الله عنه قال : حدثنا محمد بن یعقوب الكلینی ، عن إسحاق بن یعقوب. این طریق سندش مشکل دارد زیرا ابن عمامه کلینی توثیق خاص ندارد فقط از مشایخ شیخ صدوق است در من لایحضر، طریق شیخ صدوق به روایات کلینی است، و این هم علامت توثیق نیست.

مرحوم کلینی هم أجل شأناً هستند از اینکه از توثیقشان بحث شود، و ایشان هم از اسحاق بن یعقوب نقل میکنند که از او بحث میکنیم.

مرحوم محقق داماد در خمستان که توسط احد الاعلام [4] حفظه الله تقریر شده ص 201 توقیع را به سند صدوق نقل میکنند و تضعیفش میکنند [5] به جهالت اسحاق بن یعقوب، مقرر فاضل در حاشیه می‌نویسند و لایتوهم إعتبار توقیع بسند احتجاج چون توقیع در احتجاج طبرسی هم آمده لکونه مرسل و لم ينقل الشيخ فی الغيبة.

عرض می‌کنیم: شیخ طوسی در دو جای کتاب الغيبة به دو سند ذکر کرده‌اند.

طریق دوم: از مرحوم شیخ طوسی در کتاب الغيبة صفحہ 290 أخبرنی جماعة عن جعفر بن محمد بن قولويه و أبي غالب الزراري و غیرهما.

این جماعت چه کسانی هستند؟ با مراجعه به فهرست شیخ طوسی می‌بینیم ایشان روایات ابن قولويه و أبي غالب زراري را از این جماعت نقل میکنند: شیخ مفید، حسین بن عبیدالله غضائری و ابن عبود که هر سه فی غایة الوثاقه و الإعتبارند، این سه نفر توقیع را از ابن قولويه و ابی غالب زراري نقل میکنند که هر دو فی غایة الوثاقه اند در این طبقه مرحوم شیخ میگوید و غیرهما، غیر این دو هم در صفحہ

220 کتاب الغيبة سند توقیع را ذکر میکنند در کنار ابن قولویه و ابی غالب زراری نفر سوم را اضافه میکنند که ابی محمد تلّغبری هارون بن موسی است، پس شیخ طوسی از سه نفر از اعلام شیعه و آن سه نفر از سه نفر از اعلام شیعه توقیع را نقل می‌کنند و آن سه نفر از شیخ کلینی پس سند تا شیخ کلینی هیچ مشکلی ندارد، شیخ کلینی هم توقیع را از اسحاق بن یعقوب نقل میکند، نسبت به اسحاق بن یعقوب در کتب رجال توثیقی وارد نشده است لذا حضرت امام در کتاب البیع [6] شان تصریح میکنند این توقیع معتبر نیست به جهت اسحاق بن یعقوب.

نسبت به وثاقت اسحاق بن یعقوب یا اعتبار این توقیع سه طریق مطرح شده دو طریق برای وثاقت او و طریق سوم اثبات وثوق به مدور توقیع است:

طریق اول: صاحب قاموس الرجال میفرماید اسحاق بن یعقوب برادر شیخ کلینی است و بما اینکه توقیع را شیخ کلینی از او نقل می‌کند احراز کرده وثاقت برادرش را و الا توقیع حضرت حجت را از غیر ثقة نقل نمی‌کند، به چه دلیل اسحاق بن یعقوب برادر شیخ کلینی است؟ می‌فرماید در کتاب کمال الدین ذیل توقیع از قول حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده و السلام علیک یا اسحاق بن یعقوب الکلینی و علی من اتبع الهدی، پس قید کلینی از جانب حضرت آمده معلوم میشود برادرند.

عرض می‌کنیم صحیح است که در بعض نسخ کمال الدین که آن نسخه خالی از غلط هم نیست این ذیل و قید کلینی برای اسحاق بن یعقوب آمده لکن در نسخ مصححه کمال الدین و در غیبت شیخ طوسی و احتجاج مرحوم طبرسی این لقب نیامده بلکه آمده السلام علیک یا اسحاق بن یعقوب و علی من اتبع الهدی. لذا احراز اینکه اسحاق بن یعقوب کلینی و بعد هم برادر شیخ کلینی است به نظر ما قابل اثبات نیست. طریق دوم: بعضی از اعلام از جمله شهید صدر [9] به این وجه اعتماد کرده اند که خواهد آمد.

[1]. جلسه 27، مسلسل 719، دوشنبه، 97.08.28.

[2]. وسائل الشیعة، ج 27، ص 147.

[3]. مباحث خمس، جلسه 53، مسلسل 237، چهارشنبه 24/10/1382. مطالب مذکور را در این آدرس مطالعه کنید: <http://almostafa.blog.ir/post/262> یا اینجا کلیک کنید.

[4]. آیه الله جوادی آملی در کتاب الخمس (تقریرات درس محقق داماد)، ص 201: و لا یتوهّم الاعتبار بسند الاحتجاج، لکونه مرسلًا، و لم ينقل الشيخ (قدّس سرّه) فی الغيبة.

[5]. کتاب الخمس (تقریرات درس محقق داماد)، ص 201: السند مخدوش بإسحاق بن یعقوب لأنّه لم یوثّق، بل لم ينقل عنه إلّا هذه الرواية، و تطلّع علی شأنها الآن، و لا یکفی مجرد نقل الکلینی (قدّس سرّه) عنه مع لحاظ نقله عن الضعاف أيضا، فلو کان مجرد نقل الکلینی توثیقا للمنقول عنه لمرنا فی فسخة إلّا أنّ الأمر لیس كذلك، و هکذا لا یکفی مجرد صدور التوقيع من الناحية المباركة إلیه، مع أنّ هذه الرواية المنقولة عن الکلینی لیست فی الکافی و هو أيضا مما یوجب الحزاة.

[6]. کتاب البیع، ج 2، ص 635: و الرواية من جهة إسحاق بن یعقوب غیر معتبرة.

[9]. مباحث الأصول (تقریرات درس شهید صدر) از آیه الله سید کاظم حائری، ج 2، ص 513: ولولا نقص واحد فیها لكانت أيضا قطعیة تقریبا أو تحقیقا، فإنّه یرویها الشیخ فی کتاب الغيبة عن جماعة عن جماعة عن الکلینی، و من المستبعد جدا بحساب الاحتمالات تواطؤ کلّ من الجماعتین علی الکذب خصوصا أنّ هناك طریقا آخر إلی الکلینی وهو طریق الصدوق عن محمّد بن محمّد بن عصام الذی لم یثبت توثیقه عن الکلینی، فهذا یدعم الطریق الأوّل، فیکون صدور هذه الرواية من الکلینی موردا للاطمئنان الشخصی. و الکلینی یروی هذه الرواية عن الإمام علیه السلام بواسطة واحدة، وهذا یوجب قوة هذه الرواية إلّا أنّ نقطة الضعف فیها هی أنّ تلك الواسطة وهو إسحاق بن یعقوب لم یشهد بوثاقته. نعم هو شخص حدّث الکلینی بورود توقیع إلیه من صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ولا أقلّ من أنّ الکلینی احتمل صدقه. و من المعلوم أنّنا لو ضمّمنا هذا إلی ما نقلناه عن الشیخ الطوسی [1] - قدّس سرّه - من أنّ التوقيعات من قبل صاحب الزمان - علیه السلام - كانت لا ترد إلّا إلی المتّقین الورعین لربما حصل الظن بأنّ إسحاق بن یعقوب صادق، إذ کان بنحو احتمال الکلینی - علی الأقلّ - صدقه مع عدم ورود التوقيع إلّا إلی الممتازین فلا یحتمل صدق ذلك فی حقّ کلّ أحد، وهذه علی أيّ حال أمانة ظنیّة [2]، و هی تفید فی

حساب الاحتمالات و تأیید الروایة الأولى . فإذا ضمنا إلى هذه المؤیدات المؤید الآخر ، وهو سائر الروایات الدالة على حجة خبر الثقة التي ليست فيها نكتة خاصة كانت دعوى الابطئنان الشخصی فی المقام دعوى واضحة ، وتحصل لنا السنة القطعية لا من الناحية العددية ، بل من الناحية کیفیة

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

یک نکته مربوط به مطالب قبل اشاره می‌کنیم:

نکته: تفاوت بحوث و مباحث در تقریرات شهید صدر

بعض مطالبی که از شهید صدر در بحث حجیت خبر واحد و أدله آن بیان کردیم از تقریر یکی از محققان از تلامذه ایشان بود با عنوان بحوث فی علم الأصول [2]، تقریر دیگری از اعلام تلامذه شان با عنوان مباحث الأصول با مراجعه به این تقریر دوم دیده می‌شود توضیح بیشتر و مطالب مبسوطتری نسبت به آن تقریر قبل آورده شده است.

از جمله نکاتی که بیان شد راجع به روایت معتبره ابن المہدی عن الإمام الرضا علیه السلام بود أفیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی؟ شهید صدر طبق تقریر بحوث ج 1، ص 395 فرمودند این حدیث ضعیف است، مقرر وجه ضعف را بیان نکرده بود، ما حدس زدیم وجه ضعف از ناحیه محمد بن عیسی بن عبید است که بحث کردیم گفتیم ثقة است و گفتیم علی ما ببالی شهید صدر در فقه توثیق می‌کنند او را در مباحث الأصول [5] وجه ضعف این حدیث را بیان می‌کنند که از ناحیه محمد بن عیسی نیست و نکته عجیبی دارند که اولاً تعبیری نسبت به محمد بن عیسی دارند ثقةً تعبداً بنده نتوانستم تحلیل کنم تعبداً یعنی چه؟

مهم این است که می‌فرمایند در سند محمد بن نُصیر است که محتمل الإنطباق علی غیر الثقة است. [6]

عرض می‌کنیم: هذا من هذا المحقق عجیب جداً، گویا ایشان احتمال داده‌اند زیرا احتمال دیگری نیست، محمد بن نصیر که عیاشی از او نقل می‌کند شاید نمیری باشد المرتد الزندیق، این عجیب است از ایشان، تحقیق در رجال کشی روشن می‌کند محمد بن نصیر که کشی و عیاشی از او نقل می‌کنند محمد بن نصیر کشی است همشهری اینان بوده و شیخ طوسی فی من لم یرو عنهم می‌گوید من اهل کش ثقة جلیل القدر کثیر العلم. لذا اصلاً احتمال اینکه محمد بن نصیر که عیاشی و کشی از او نقل می‌کنند نمیری باشد نیست. لذا بلاشبیه سند از ناحیه محمد بن نصیر قابل خدشه نیست.

برمی‌گردیم به اصل بحث.

در طائفه ثالثه گفتیم روایاتی است که ارجاع می‌دهند افراد را به روات احادیث و گفته می‌شود بالمطابقه یا بالالتزام دال بر حجیت خبر واحد است، روایت اول از این روایات توقیع شریف اسحاق بن یعقوب بود که رسیدیم به اینجا که تنها مشکل در سند اسحاق بن یعقوب است که در رجال مجهول است. گفتیم دو طریق برای اثبات وثاقت او است یک طریق هم برای وثوق به صدور. طریق اول را اشاره کردیم.

طریق دوم: دومین طریق برای اثبات وثاقت اسحاق بن یعقوب مطلبی است که بعض اعلام از جمله از مباحث الأصول [7] شهید صدر ج 2، ص 513 استفاده می‌شود که ایشان هم به این وجه معتقدند. می‌فرمایند شیخ طوسی در کتاب الغیبة شهادت می‌دهند که در أوان غیبت صغری کان أقوامٌ ثقات ترد علیهم التوقیعات، اقوام ثقاتی بودند که توقیعات خطاب به آنها می‌آمده است، از این عبارت استفاده می‌کنند یک قاعده کلی را که هر کسی در عصر غیبت صغری توقیعی خطاب به او آمده است فهو ثقة، نسبت به اسحاق بن یعقوب صدر له التوقیع فهو ثقة.

عبارت شیخ طوسی در کتاب الغیبة صفحه 257 این است که و قد کان فی زمان السفراء الممدوحین أقوامٌ ثقات ترد علیهم التوقیعات من قبل المنسویین للسفارة من الأمل.

عرض می‌کنیم: اگر کسی به همین مقدار از عبارت شیخ طوسی در کتاب الغیبة توجه کند برداشت شهید صدر و بعض دیگر از محققان ممکن است در ظهور اولیه به ذهن بیاید، لکن ذیل عبارت شیخ طوسی که دقت می‌کنیم روشن می‌شود مقصود مرحوم شیخ چیزی نیست که این محققان برداشت می‌کنند. مقصود مرحوم شیخ طوسی آن است که در زمان غیبت صغری به توسط منسویین للسفارة و اعلامی که سفیر و نایب بوده‌اند توقیعاتی می‌آمده است که در این توقیعات اسامی بعض ثقات مطرح می‌شده به مردم می‌گفته‌اند در ناحیه خودتان

به فلانی ثقه مراجعه کنید. مقصود مرحوم شیخ این است. شاهد بر این معنا این است که بعد از این جملات به عنوان صغری برای این کبرایشان که قد کان فی زمان السفراء الممدوحین اقوام ثقات ترد علیهم التوقعات یعنی ترد فیهم التوقعات نه لهم. شاهدش این است که شیخ طوسی اشاره میکنند و من جملتهم یعنی از جمله این اقوام ثقاتی که توقیع در حششان وارد می‌شود نه اینکه به آنها توقیع وارد می‌شود، ابوالحسن محمد بن جعفر اسدی است. مرحوم شیخ طوسی ابتدا به سندشان از فردی به نام صالح بن صالح نقل میکنند که در سال 290 بعض شیعه آمدند نزد من و گفتند این پولها را قبول کن که قرائنی داریم خمس بوده، ایشان هم چون وکیل نبوده سرباز زده، بعد نامه ای به حضور حضرت حجت نوشتم آقای صالح بن صالح، پاسخ چنین آمده که فأتانی الجواب بالری محمد بن جعفر العربی فلیُدفع الیه فإنه من ثقاتنا، که همین محمد بن جعفر اسدی است. روایات دیگری را هم نقل میکنند یک مکاتبه ناحیه مقدسه را از محمد بن حسن کاتب مروزی اشاره میکنند که در آن امام اشاره میکنند به ابوالحسن المروزی در ری. و میگویند مات الأسدی علی ظاهر العداله لم یتغیر و لم یطعن علیه فی شهر ربیع الآخر سنة سنة اثنتی عشرة و ثلاثمائة.

پس یکی از ثقاتی که ترد علیهم التوقعات بوده همین اسدی است. در دو توقیع که خطاب به دیگران بوده اسم او را آورده اند. لذا به روشنی این مطالب شیخ طوسی دلالت می‌کند که مقصود این است که در زمان سفراء اربعه یک توقیعاتی وارد میشده که در آن توقیعات اسم بعض ثقات برده میشده میگفتند اینان وکیل ما هستند نه اینکه از کلام شیخ برداشت کنیم کُلُّ من صدر له التوقیع أو کاتب الحجة عجل الله تعالی فرجه الشریف فهو ثقة.

طریق سوم: قائل به این طریق ادعا میکند وثوق به صدور توقیع را نه وثاقت اسحاق بن یعقوب را به چند قرینه:

قرینه اول: در طریق مرحوم شیخ که گفتیم مطمئنیم شیخ کلینی این توقیع را از اسحاق بن یعقوب برای سه نفر از علماء نقل کرده است، اهمیت توقیع در عصر غیبت صغری که میتوان گفت تنها طریق ارتباطی بین شیعه و حضرت حجت بوده صدور توقیعات به واسطه سفراء و اینها بوده که پاسخ را می‌آورده‌اند، مرحوم شیخ کلینی معاصر بوده‌اند با بعض سفراء اربع در بغداد، طرق برای اثبات صحت صدور توقیع از ناحیه مقدسه برای شیخ کلینی فراهم بوده است.

قرینه دوم: تصدی مثل شیخ صدوق و شیخ طوسی برای نقل مکاتبه، این دو هم حدیثوا عهد بالغیبة الصغری بوده اند و حصول اطمینان از صدور یا عدم صدور توقیع برای اینان ممکن بوده است، دواعی از سوی بعض افراد بر جعل توقیع به حکم شواهدی در عصر غیبت بوده است لذا از نقل این اعلام وثوق به صدور این توقیع به نظر ما قابل اثبات است هر چند اسحاق بن یعقوب را شناسیم البته این طریق سوم زمانی مفید است که یک سؤال و اشکال را جواب دهیم.

اشکال: اشکالی که مرحوم محقق داماد رحمه الله در کتاب خمسشان[12] و بعضی از تلامذه مرحوم امام رحمه الله در خمسشان بیان می‌کنند که اگر شیخ کلینی که دسترسی به سفراء دارد وثوق به صدور این توقیع از ناحیه مقدسه داشته چرا این توقیع را در کتاب شریف کافی اصولا، فروعا و روضهٔ نیاورده است بلکه یقال که این توقیع را شیخ کلینی در کتاب رسائل الأئمه آورده است. پاسخ به این سؤال خواهد آمد.

[1]. جلسه 28، مسلسل 720، سه‌شنبه، 97.08.29.

[2]. از مباحث اصول شهید سید محمد باقر صدر (1353-1400 ه.ق، 1313-1359 ه.ش) غیر از کتاب دروس فی علم الأصول که به قلم خود ایشان است، سه تقریر به چاپ رسیده:

یکم: بحوث فی علم الأصول از آیه الله سید محمود هاشمی شاهرودی حفظه الله (در 7 جلد) که در دو بخش کلی است با عنوان مباحث الدلیل اللفظی (جلدهای 1 تا 3) و مباحث الحجج و الأصول العملیه (جلدهای 4 تا 7)

شهید صدر در تاریخ 23 رمضان المبارک 1396 ه.ق تقریظی بر آن نگاشته‌اند که در قسمتی از آن می‌خوانیم: فقد لاحظتُ ما فی هذا الكتاب من البحوث الأصولية التي كتبها ولدنا العزيز العلامة المحقق السيد محمود الهاشمي الحسيني، فوجدتها تمثل دروسنا وآراءنا فی تلك المسائل الأصولية بدقّة وعمق واستيعاب وحسن بیان...

این کتاب در زمان حیات شهید صدر به تدریج چاپ شده و در بعض نامه‌نگاریهای شهید صدر از آن نام برده شده و جلدهای اولیه آن که از مبحث تعارض الأدله شروع به چاپ نموده‌اند توسط شهید صدر برای بعضی از علما ارسال شده است. مثلاً در نامه‌ای خطاب به الشیخ هادی الفضلی چنین می‌نویسند: "وأما تقریرنا الأصولی الذی أصبح جزءاً منه بقلم السيد الهاشمي فلا یتیسر فعلاً نسخة منه". در نامه‌ای خطاب به

شیخ محمد هاشم صالحی 27 ذیحجه 1396 چنين می‌نویسند: "... الجزء الثاني من تقارير السيد الهاشمي في مباحث الألفاظ من الأصول تحت الطبع، ونرسل إليكم منه إن شاء الله تعالى. وسنرسل إليكم مع هذا المكتوب إن شاء الله تعالى منهاج الصالحين والفتاوى الواضحة حسب ما ذكرتم" در نامه دیگری خطاب به مرحوم عبدالغنی اردبیلی چنین می‌نویسند: "مجلسنا الرمضاني بدأ على العادة وخطيبنا في هذه السنة هو الشيخ شاکر القرشي والمجلس على العموم حافلٌ وعامرٌ بمختلف الطبقات، والسيد الهاشمي بدأ بطبع الجزء الثاني من تقارير الأصول وهو ما يمثل بداية الدورة كما أننا على أبواب الشروع في طبع الجزء الرابع من بحوث في شرح العروة الوثقى..."

دوم: مباحث الأصول از آیه الله سید کاظم حائری حفظه الله در 5 جلد که از مباحث قطع آغاز می‌شود.

ایشان ابتدای مبحث قطع در ج 1، ص 174 می‌فرمایند: وها هو بحث القطع من الأبحاث الأصولية القيمة التي أدلى بها أستاذنا الشهيد خلال دورته الأصولية، وقد بلغ هذا الموضع من البحث بتاريخ: ربيع الثاني من السنة (1383) الهجرية.

ایشان در ج 1، ص 83 ضمن معرفی سه تن از شاگردان مبرز شهید صدر به آیه الله هاشمی شاهرودی اشاره نمده و می‌فرمایند: التحق ببحث الأستاذ في أواخر الدورة الأولى واستمر معه في الدورة الثانية إلى قسم مما يسمّى بالمباحث العقلية إلى أن هاجر إلى إيران، وحضر في تلك المدة أبحاثه الفقهية أيضا. اعتقل من قبل حزب البعث في العراق، وعذب تعذيباً لا يطاق، بتهمة انتمائه إلى حزب الدعوة الإسلامية، ثم أفرج عنه بعنوان البراءة من التهمة، وحظي أخيراً بإجازة الاجتهاد من قبل أستاذنا الشهيد - رحمه الله - في 27 - ربيع الثاني - 1399 هـ.

ظاهراً اولین چاپ اولین جلد این کتاب در سال 1407 ارائه شده است. در آخرین صفحه از آخرین جلد چنین آورده‌اند: كان الفراغ من التدوين المجدد لما سجلته عن مجلس درس سيدنا الاستاذ (قدس سره) في اليوم الرابع من جمادى الاولى من سنة 1414 الهجرية القمرية في قم المقدسة

سوم: بحوث في علم الأصول از آیه الله شیخ حسن عبد الساتر در 11 جلد دوره کامل اصول.

شهید صدر در تاریخ 14 محرم 1397 هـ ق تقریظ بر این تقریر نگاشته‌اند که در قسمتی از آن چنین آمده: فقد لاحظت ما كتبه العلامة الجليل ثقة الإسلام الشيخ حسن عبد الساتر دامت برکاته تقريرا لبحوثنا الأصولية فوجدتها تمثل دروسنا و آراءنا في تلك المسائل و البحوث الأصولية التي كتبها بدقة و عمق و استيعاب و حسن بيان. ادا مه این تقریظ شبیه همان تقریظ بر تقریرات آیه الله شاهرودی است.

ایشان در صفحه 7 جلد اول می‌فرمایند: فقد قدر لي أن أتشرف بحضور و كتابة البحوث العالية في الأصول في الدورة الأخيرة التي ختم بها السيد الشهيد المصدر حياته عام (1979) و من ثم توجه بالشهادة.

ایشان در صفحه 571 جلد هفتم (آخرین صفحه) می‌فرمایند: دوره کامل مباحث الفاظ شهید صدر در تاریخ 13 صفر 1397 به پایان رسیده و طول این دوره پنج سال و چهار ماه و بیست روز بوده که تعداد جلسات آن به 650 جلسه رسیده است.

ظاهراً اولین چاپ این کتاب در بیروت به سال 1417 ارائه شده است.

[5]. مباحث الأصول، ج 2، 516: سند الحديث يشتمل على خمس وسائط ثلاثة منهم ثقات، والرابع ثقة تعبداً [محمد بن عيسى] والخامس [محمد بن نصير] محتمل الانطباق على غير الثقة.

[6]. در تقریر شیخ عبد الستار ج 10، ص 236 چنین می‌فرمایند: إلّا أنّ هذه الرواية وأمثالها مما يمكن أن يستدل بها على الحجية إمّا أنّ بعضها لم تثبت وثاقه بعض رواتها، وإمّا أنّ بعضها ضعيف الدلالة وإن كانت وسائط سندها ثقات، فتكون قيمها الاحتمالية ضعيفة نسبياً، وبذلك تصلح أن تكون مؤيدة ومكملة.

وجه ضعف سند مذکور نه در تقریرات آیه الله شاهرودی اشاره شده نه در تقریرات آیه الله عبد الساتر فقط در تقریرات آیه الله حائری آمده است.

[7]. عبارت در پاورقی درس دیروز ذکر شد.

[12]. عبارت ایشان در پاورقی درس دیروز ذکر شد.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

گفتیم نسبت به توقیع شریف می‌توان از نقل اکابر علماء شیعه وثوق به صدور پیدا نمود لکن باید به این اشکال جواب داد که چرا مرحوم شیخ کلینی در کتاب کافی شریف این توقیع را نیاورده‌اند؟

تلمیذ محقق شهید صدر در کتاب الخمسشان جلد دوم صفحه 52 می‌فرمایند [2] عدم نقل توقیع در کتاب شریف کافی به این جهت است که توقیع مربوط است به شؤون غیبت و ارتباطی به فصول و مطالب کتاب کافی ندارد.

عرض می‌کنیم: این بیان قابل قبول نیست زیرا فقراتی از این توقیع با بیش از یک باب از ابواب کافی مناسب است از جمله مناسبت دارد با کتاب الحجة و کتاب الزکاة، ذیل روایاتی که خمس را مرحوم کلینی مطرح می‌کنند، مناسبت دارد به روضه کافی که خطب و رسائل ائمه، حکم و مواظب ائمه مطرح می‌شود لذا بیان این محقق قابل قبول نیست.

همچنین یکی از دوستان به عبارتی از بعض اعلام قم [3] اشاره کردند که کافی فتاوی شیخ کلینی است لذا آنچه را که قبول نداشته‌اند از نظر فتوا در کتاب کافی نیاورده‌اند.

مگر کتاب شریف کافی حاوی اخبار متعارضه نیست مگر اخبار تحریف را ذکر نمی‌کنند، اینکه ادعا شود کتاب شریف کافی فتاوی شیخ کلینی است لذا روایتی را که قبول ندارد فتوا دهد طبق آن، نقل نمی‌کند ادعای صحیحی نیست.

پاسخ از اشکال محل بحث نیاز به ذکر دو مقدمه دارد:

مقدمه اول شخصیت‌شناسی: جایگاه شیخ کلینی

در این که مدت اقامت شیخ کلینی در بغداد چه مقدار بوده اختلافی هست بعضی گفته‌اند سال وفات شیخ کلینی 329 یا 328 بوده و سال ورودشان به بغداد 327 بوده و یک یا دو سال در بغداد بوده‌اند. استشهاد می‌کنند بما جاء فی مشیخة التهذیب که شیخ کلینی در سال 327 به احمد بن ابراهیم بن ابی رافع اجازه حدیث داده‌اند و این فرد بغداد بوده پس مسلماً 327 بغداد بوده‌اند، لکن ما قرائنی داریم که حضور شیخ کلینی در عراق و بغداد شاید با اطمینان بتوانیم بگوییم حدود 17 سال قبل رحلتشان بوده. فقط به یک قرینه اشاره می‌کنیم که بحث طولانی نشود، مرحوم کلینی حدود سیصد روایت در کافی از حمید بن زیاد دارد که این فرد ساکن نینوا بوده است، سال 310 از دنیا رفته است، رحله و سفری به ری و قم از او نقل نشده تا احتمال بدهیم مرحوم شیخ اجل کلینی در ری یا قم با ایشان ملاقاتی داشته است.

خبر شیخ کلینی و جایگاهش بین شیعه آنچنان در بلاد عربی شایع بوده که فردی مانند ابن اثیر جزری میگوید مجدّد مذهب جعفری در قرن اول امام باقر علیه السلام است و در قرن دوم امام رضا علیه السلام و در قرن سوم ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی است. کتاب کافی هم در زمان حیات خود شیخ کلینی کتاب عام و مقروءی بین خواص و عوام شیعه بوده است و نسخ کثیری در زمان خود مؤلف تکثیر شده که الآن بعضی استقصاء کرده‌اند حدود 1600 نسخه خطی در کتابخانه‌های مختلف دنیا وجود دارد.

مقدمه دوم: وضعیت شیعه در عصر غیبت صغری

بارها گفته شده بنو العباس با بنی هاشم در مبارزه با بنی امیه و بنی مروان سالهای زیادی همراه و مشترک بودند، منصور عباسی از روات حدیث غدیر است سالها مخفی بود و فضائل امیر المؤمنین را برای شیعه نقل میکرد و نانی میگرفت. این طائفه وقتی به حاکمیت رسیدند تمام عوامل را برای نابود کردن شیعه و خط اهل بیت بکار می‌بردند به خودشان رحم نکردند منصور برادر و عمویش را کشت، ابا مسلم که مؤسس دولت عباسی بود و بزرگترین خدمت را به آنها کرد کشت، عیون اخبار الرضا ج 2 ص 479 به سند معتبر میگوید هادی عباسی أرسل جلودی را لحرب محمد بن جعفر بن محمد فرزند امام صادق علیه السلام امره ان یغیر علی دور آل ابی طالب فی المدینة و یسلب ما علی نسائهم من ثیاب و حلی و لایدع علی واحدة منهن الا ثوبا واحدا. [6] تاریخ پر است از جنایات اینها و با زوایای کارکرد اهل بیت هم آشنا بودند چون با شیعیان همراه بودند در مبارزه.

تالله ما فعلت امیه فیهم معشار ما فعلت بنو العباس.

در زمان امام دهم و یازدهم که در حصر مرکز حاکمیت و در فشار شدید بودند شدت افزایش یافت در عصر غیبت صغری از جهتی خلأ رهبری پیش آمده بود به تعبیر عالم متقدم و ثقه خبیر شیعه ابی غالب زراری در رساله اش که از عصر غیبت تعبیر میکند الفتنة التي امتحنت الشيعة بها. انقلابایی به نام شیعه با شعار محبت اهل بیت در زمان غیبت صغری شیوع ضیوع داشت زیدیه قرامطه اسماعیلیه، گروه های فاسد و منحرفی مانند محمد بن نصیر نمیری، محمد بن علی شلمغانی، منصور حلاج، ابو محمد شریعی، احمد بن هلال، محمد بن

علی بن بلال و دیگران از خلأ رهبری سوء استفاده و تحرکاتی داشتند، سفراء اربعة که متمدی حفظ شیعه و ارتباط با حضرت حجت و ادامه مسیر بودند اشد احتیاط را بکار میبردند که اتصالشان به حضرت حجت معلوم نشود و این اتصال فی غایة الخفاء بود. در توقیع حمیری گفتیم سؤال میکند حضرت را دیدی میگوید بله بعد از اسم حضرت سؤال میکند فقط نسبت نام حتی جواب نمیدهد. در کتاب الغیبه 255 ابو سهل نوبختی را گفتند تو چرا انتخاب نشدی چرا حسین بن روح انتخاب شد گفت آنان که این نکته را گفته اند دقیق بوده اند من ارتباط دارم با مخالفین ممکن است در سختیها و شکنجه ابراز کنم موضع حضرت را اما اگر حسین بن روح را تکه تکه کنند و حضرت زیر عبایش باشد نمیگوید.

حال نکته این است که کتاب کافی که بین شیعه مشهور است صحیح است که میلاد حضرت حجت و ملاقات کنندگان با حضرت در این کتاب آمده اما در آن جو شدید که دنبال عامل اصلی اتصال میگردند مرحوم کلینی چنین توقیعی را بیاورند که میگوید سالت محمد بن عثمان العمری أن یوصل لی کتابا قد سالت فیه عن مسائل اشکلت علیّ فورد التوقیع بخط مولا صاحب الزمان، مشخص شود رابط با حضرت محمد بن عثمان عمری بوده که سر خط حلقه است. این چنین عبارتی قابل ارائه در کافی نبوده. پس علت عدم نقل این توقیع در کافی شریف عدم مصلحت در نقل آن بوده لذا اینکه سلة من العلماء الکبار از شیخ کلینی این توقیع را نقل میکنند وثوق به صدور این توقیع مسلم است و نیامدنش در کافی هم تردید و مشکلی ایجاد نمیکند.

علاوه بر اینکه مرحوم شیخ کلینی در مقدمه کافی تصریح میکنند که نسبت به کتاب الحجة که مباحث و روایات مربوط به امامت است ما خیلی کم وارد شدیم و این بحث را چنانکه استحقاق دارد کامل نیاوردیم فقط خواستیم کم نگذاشته باشیم و چیزی اشاره کنیم و از خدا می‌خواهیم که توفیق دهید در آینده کتابی اوسع و اکمل در مباحث الحجة بنویسم که حق مباحث الحجة را اداء کنم. نشان می‌دهد وضعیتی بوده است همه روایات و شؤون مربوط به امامت را شیخ کلینی در کافی نیاورده به هر دلیل و ظرفیتی که یکی را اشاره کردیم. مناسب است آن مقدمه کافی یک بحث تدریسی باشد باشد و مطالب جالبی دارد میفرماید و وسعنا قليلا کتاب الحجة و إن لم نُکمله علی استحقاقه لأننا کرهنا أن نبخس حضوره كلها و أرجو أن یسهل الله جل و عز امضاء ما قدمنا من النية ان تأخر الأجل منّا کتابا اوسع و اکمل منه نوفیه حقوقه كلها ان شاء الله.

در هر صورت وثوق به صدور در این توقیع برای ما ثابت است و عدم ذکر توقیع در کتاب شریف کافی هم به نظر ما ضرر به این وثوق ندارد.

البته شهید صدر در مباحث الحجج محقق مقرر ایشان میگوید در بحث ولایت فقیه شهید صدر گفتند من به این توقیع قطع دارم ما ادعای قطع نمیکنیم و قرینه مذکور از ایشان هم قطع آور نیست اما کاملا وثوق به صدور ثابت است.

از نظر دلالت روز دوشنبه توقیع را بررسی خواهیم کرد.

[1]. جلسه 29، مسلسل 721، چهارشنبه، 97.08.30.

[2]. کتاب الخمس (آية الله سيد محمود هاشمي شاهرودي)، ج 2، ص 51: و اما ما قد يقال: من أنّ عدم نقل الكليني (قدّس سرّه) فی کتابه الکافی لهذه المکاتبة دليل وهنبا «2».

فمدفوع: بأنّ صدور هذه المکاتبة عن الشيخ الكليني الى جماعة من الاجلاء مما يقطع به كما قلنا، فلا شك في اهتمام الكليني بنقلها، و أنّ كيف نقلها عنه جماعة بسند الشيخ و محمّد بن عصام بسند الصدوق، و اما عدم النقل في الکافی فلکونها متضمنة لأمر ترتبط بعصر الغيبة و شؤونها، و لا ربط مهم فيها مع فصول و کتب الکافی كما لا يخفى لمن راجعها، علی أنّ الكليني يذكر في بداية کتابه انه لم يستوعب كل الروایات خصوصا في الاصول و انه ينوی - اذا وفقه الله - تأليف کتاب أوسع و أجمع للروایات الصادرة عنهم «1».

[3]. مقصود آية الله زنجانی، در کتاب النکاح است که این مبنا به طور گسترده از ابتدا تا انتهای کتابشان پراکنده است به چند نمونه اشاره می‌کنم:

ج 1، ص: 98: البته کلینی در بسیاری از جاهای کافی روایاتی را که مورد فتوایش نبوده نقل نمی‌کند، مثلاً در حدّ سفر شرعی، فقط روایات چهار فرسخ را ذکر می‌کند، و روایات هشت فرسخ را با وجودی که در کتابهایی بوده که در اختیار کلینی بوده نقل نمی‌کند

ج 1، ص 229: فتوای کلینی جواز بوده است چون او روایاتی را که عمل می‌کرده در کافی ضبط کرده است.

ج 1، ص 433: کلینی در کافی و فیض در وافی و شیخ حرّ در وسائل قائل به جواز نظر هستند زیرا بابتی با عنوان «ما یحل النظر الیه من المرأة» را منعقد کرده‌اند و روایاتی که از آن جواز نظر به وجه و کفین استفاده می‌شود، نقل می‌کنند.

ج 2، ص 585: کلینی - ره - این روایت را در کافی به عنوان فتوای خود نقل کرده است

ج 2، ص 587: در خصال بابی تحت عنوان «ما یحل النظر بخصه» منعقد شده «1» و بنای صدوق بر جمع هر روایتی نبوده است، مثلاً در باب استحباب خضاب دو روایت از پیامبر (ص) از طریق زبیر و أبو هریره نقل می‌کند، سپس عذرخواهی می‌کند که چرا من این روایات را نقل کردم، معلوم می‌شود که بنای ایشان بر نقل هر روایتی نبوده است، سپس می‌فرماید: چون عامه در خصوص استحباب خضاب شیعه را مورد طعن قرار داده‌اند، لذا در این مسأله این دو روایات را از این باب که مقبول است، نقل کردم.

پس بنای صدوق بر گلچین روایات بوده است، بسیار مستبعد است که شخصیتی مانند صدوق روایتی که اجماع بر خلاف آن قائم شده، نقل نماید. پس نقل آن مشعر به این است که ایشان آن را قبول دارد.

ج 3، ص 825: مرحوم کلینی (ره) که کافی را برای عمل تدوین کرده و کتاب فتوایی او است.

ج 4، ص: 1356: زیرا مکرراً گفته‌ایم که فتوای صدوق و کلینی در صورتی نشانه اعتماد آنها به اسناد روایت است که حکم الزامی در کار باشد.

ج 8، ص 2839: کلینی در کافی این قول را اختیار کرده است (چون بابی به عنوان «الرجل یفجر بالمرأة فیتزوج امها او ابنتها» گشوده و تنها در آن روایات محرّم بودن زنا را ذکر کرده است.

ج 15، ص: 4842: به خاطر اینکه مرحوم کلینی آن را در کتاب کافی نقل کرده است، معلوم می‌شود که آن را قبول داشته است، زیرا ایشان آنچه مطابق با فتوایش باشد در کافی نقل می‌نماید و الا بعد از ذکر آن را ردّ می‌کند.

ج 15، ص 4911: از آنجا که کلینی خود رجالی بوده و روات را خوب می‌شناخته و در عین حال آن روایت را در کتاب خود آورده که ظاهرش این است که فتوای خودش نیز همان است.

ج 19، ص 6052: اساساً اگر کسی با سیره کلینی در نقل روایات آشنا باشد که روایاتی که طبق فتوای خودش نیست اصلاً نقل نمی‌نماید.

ج 23، ص 7173: کرده و این عناوین بابها فتوای مرحوم کلینی است

**** توجیهات ایشان برای موارد روایات متعارض:**

توجیه اول: غفلت: ج 5، ص 1529: ذکر این روایت از سوی کلینی همراه با ذکر روایت برید در باب دیگر، هم می‌تواند به جهت غفلت از تعارض بین آنها باشد، یا کلینی همچون شیخ طوسی بین این دو روایت جمع دلالی کرده و از مرسله یعقوب بن یزید انفساخ عقد را استفاده نکرده هر چند این معنا بر خلاف ظاهر عنوان باب کلینی و سیاق (ذکر سایر موارد محرّمات ابد) می‌باشد.

توجیه دوم: تخییر: ج 8، ص 2496: کلینی «رحمه الله» در کافی، روایت جمیل و منصور بن حازم را نقل کرده که اگر ایشان روایت منصور بن حازم را از ادله تحلیل دانسته، او نیز قائل به جواز بوده است، و اگر به ملاحظه نقل قضاوت حضرت علی «علیه السلام» آن را از ادله تحریم دانسته باشد، روایت را متعارض قلمداد کرده و طبق مبنایش که در مقدمه کتاب گفته (بایهما اخذت من باب التسلیم وسعک) باید قائل به تخییر باشد و در نتیجه از زمره قائلین به حرمت، خارج می‌شود. مجلسی اول «رحمه الله» از اینکه کلینی ابتدا روایت تحلیل را آورده، استظهار می‌کند که باید مانند موارد دیگر، مختار ایشان جواز باشد

ج 14، ص 4788: صدوق نیز مانند کلینی که در دیباچه کافی گفته است، دو روایت متعارض فاقد مزیت، هر کدام را می‌توان اخذ کرد، در فقیه آنچه فیما بین و بین الله حجت است نقل می‌کند پس اگر یک روایت نقل کرد آن را حجت شرعی می‌داند و اگر دو روایت متعارض را در فقیه ذکر می‌کند هر دو را حجت شرعی می‌داند.

**** مواردی از عدم پایبندی به مبنا:**

ج 25، ص 7897: در کافی عنوان باب «باب وجوب العقیقه» است و مرحوم مجلسی از این استظهار کرده که ایشان گویا عقیقه را واجب می‌داند. البته این استظهار محل اشکال است ولی این احتمال هم وجود دارد که مرحوم کلینی هم عقیقه را واجب بداند.

ج25، ص7874: یک بحث کلی این است که آیا ختان فی حد نفسه واجب است یا خیر؟ الف- بیان اقوال: قبل از مرحوم شیخ در مسأله ختان چیزی پیدا نکردیم. مرحوم کلینی فقط روایت نقل کرده و مختار ایشان از عنوان باب هم فهمیده نمی‌شود «1». (1)- عنوانی که ایشان برای این بحث انتخاب کرده «تطهیر» است.

ج25، ص: 7945: بله این احتمال هست که نظر مرحوم صدوق و همین طور کلینی رحمه الله که این روایات را نقل کرده‌اند، عدم جواز ارضاع در بیش از دو سال باشد.

[6]. عیون أخبار الرضا، ج2، ص171 (چاپ أعلمی): فادخل أبو یونس فلما نظر إلى الرضا عليه السلام بجنب المأمون فقال يا أمير المؤمنين هذا الذي بجنبك والله صنم يعبد من دون الله قال له : المأمون يا بن الزانية وأنت بعد على هذا يا حرسی قدمه فاضرب عنقه فاضرب عنقه ثم أدخل الجلودي وكان الجلودي في خلافة الرشيد لما خرج محمد بن جعفر بن محمد بالمدینة بعثه الرشيد وأمره إن ظفر به أن يضرب عنقه وأن یغیر دور آل أبی طالب وأن یسلب نساء هم ولا یدع علی واحدة منهم إلا ثوبا واحدا ففعل الجلودي ذلك وقد كان مضی أبو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام فصار الجلودي إلى باب دار أبی الحسن الرضا علیه السلام هجم علی داره مع خيله فلما نظر إليه الرضا جعل النساء کلهن فی بیت ووقف علی باب البیت فقال الجلودي لأبی الحسن علیه السلام لا بد من أن ادخل البیت فاسلبهن كما أمرنی أمير المؤمنين فقال الرضا علیه السلام أنا أسلبهن لك واحلف أني لا أدع عليهن شيئا إلا أخذته فلم يزل يطلب إليه ويحلف له حتى سكن فدخل أبو الحسن الرضا علیه السلام فلم یدع عليهن شيئا حتى أقراطهن (1) وخلصيلهن وأزرارهن إلا أخذهن منهن وجميع ما كان في الدار من قليل وكثير فلما كان في هذا اليوم وادخل الجلودي على المأمون قال الرضا علیه السلام : يا أمير المؤمنين هب لي هذا الشيخ فقال المأمون : يا سيدی هذا الذي فعل بنات محمد (ص) ما فعل من سلبهن فنظر الجلودي إلى الرضا علیه السلام وهو يكلم المأمون ويسأله عن أن يعفو عنه ويهبه له ، فظن أنه يعين عليه لما كان الجلودي فعله فقال : يا أمير المؤمنين أسألك بالله وبخدمتي الرشيد لا تقبل قول هذا في فقال المأمون : يا أبا الحسن قد أستغفى ونحن نبر قسمه ثم قال : لا والله لا ، أقبل فيك قوله ألحقوه بمصاحبيه فقدم فاضرب عنقه

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

كلام در طائفه‌ای از روایات بود که بالمطابقه یا بالملازمه دال بر حجیت خبر واحدند، توقیع شریف را از حیث سند بررسی کردیم و وثوق به صدورش را پذیرفتیم.

بررسی دلالت توقیع شریف

در توقیع شریف وارد شده اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى روايت حديثنا فإنهم حجتي عليكم وأنا حجة الله.

ارجاع به روايت حديث:

الف: یا به این جهت است که مخرنند از روايت متعلق به حادثه، به عبارت دیگر قيد مأخوذ در موضوع ظهورش این است که دخیل در موضوع است و الا ذکر نمی‌شد، الف و لام در "الحوادث الواقعة" عهد باشد یا جنس، می‌گوید در قسمتی از حوادث واقعه یا در همه حوادث واقعه رجوع کنید به روايت حديث ما چون آنان حجت‌اند.

ب: یا به این جهت است که چون مخر این روايت است مقتضایش را قبول کنیم، پس حديث بالمطابقه دال بر حجیت خبر واحد است.

ج: یا به این جهت است که حکم حادثه را از روايت استنباط کرده‌اند لذا حديث بگوید فتوای مجتهد حجت است که بعضی چنین می‌گویند.

به نظر ما باز هم توقیع بالملازمه دال بر حجیت خبر واحد است زیرا فرض کنید مورد روايت حجیت فتوا یا حکم مجتهد باشد که ولایت فقیه از آن استفاده شود، فتوا و حکم ملازمه دارد با نقل خبر لذا ادعای ما این است که همه احادیثی که در آنها امر به افتاء یا حجیت فتوا مطرح شده به ملازمه قطعی دال بر حجیت خبر واحد است. دلیل بر آن روايت دوم این طائفه است که الآن ذکر می‌کنیم و در استدلال مهم است.

روایت دوم: معتبره منقول در رجال کشی

روایت دوم: معتبره‌ای که کشی در رجال نقل میکند سند این است که حدثني حمّوويه و ابراهيم ابنا نصير قال حدثنا يعقوب بن يزيد عن ابن ابي عمير عن حسين بن معاذ عن معاذ بن مسلم النحوي عن أبي عبد الله عليه السلام قال لي: بلغني أنك تقعد في الجامع فتفتي الناس! قال، قلت: نعم و قد أردت أن أسألك عن ذلك قبل أن أخرج، إني أقعد في المسجد فيجي الرجل يسألني عن الشيء فإذا عرّفته بالخلاف لكم

أَخْبَرْتُهُ بِمَا يَفْعَلُونَ، وَ يَجِيءُ الرَّجُلُ أَعْرِفُهُ بِحَبْكُمُ أَوْ مَوَدَّتِكُمْ فَأَخْبِرُهُ بِمَا جَاءَ عَنْكُمُ وَ يَجِيءُ الرَّجُلُ لَا أَعْرِفُهُ وَ لَا أَذْرِي مَنْ هُوَ فَأَقُولُ جَاءَ عَنْ فُلَانٍ كَذَا وَ جَاءَ عَنْ فُلَانٍ كَذَا فَأَدْخُلُ قَوْلَكُمْ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ، قَالَ، فَقَالَ لِي: امْنَعْ كَذَا فَإِنِّي كَذَا أَمْنَعُ.

سند معتبر است، نسبت به حمدویه مرحوم کشی از شیخ در کتاب الرجال نقل می‌کند یکنی أبا الحسن عديم النظير فی زمانه كثير العلم و الروايه ثقة حسن المذهب.

مرحوم نجاشی در مورد یعقوب بین یزید می‌گوید: کان ثقة صدوقا.

حسین بن معاذ را هم نقل ابن ابی عمیر توثیق می‌کند.

معاذ بن مسلم هم همان معاذ بن کثیر کسائی نحوی است که مرحوم شیخ صدوق در من لایحضر ج 2 ص 169 می‌گوید معاذ بن کثیر و يقال له الهزاء. شیخ طوسی در رجال می‌گوید: الکسائی الکوفی. شیخ مفید در إرشاد می‌فرماید [4] من شیوخ اصحاب ابی عبدالله و خاصته و بطائنته و ثقاته الفقهاء الصالحين، این فرد همان ابن ابی ساره است که نجاشی می‌گوید علی و معاذ و محمد ثقات لایطعن علیهم. [5]

در این روایت امام صادق علیه السلام از معاذ بن مسلم سؤال می‌کنند، شنیده‌ام در مسجد جامع مینشینی و فتوا می‌دهی گفت بله می‌خواستم از شما سؤال کنم بعد کیفیت کارش را توضیح می‌دهد. إفتاء در آن زمان این بود که می‌گوید اگر می‌فهمیدم از پیروان شما است فأخبره بما جاء عنکم یعنی نقل روایت می‌کنم.

به روشنی از این حدیث استفاده می‌شود که فتوا در آن زمان چنین بوده است که مقدمه اکیده فتوا نقل خبر بوده است لذا با توجه به این روایت معتبره، در تبیین قانونی که قبلا اشاره کردیم و گفتیم بیشتر توضیح می‌دهیم می‌گوییم هر فتوایی متضمن نقل خبر است، اگر إفتاء مفتی حجت است بدون شبهه نقل خبر او که مقدمه إفتاء است حجت خواهد بود.

با این توضیح یکی از اشکالات مهمی که بر دلالت اینگونه روایات ایراد شده مرتفع می‌شود.

بعض اعلام مکتب نجف و بعض اعلام مکتب قم طوائفی از روایات را که ما قبلا به آنها استدلال کرده بودیم آیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی، می‌فرمایند ابن مهتدی راوی این روایت لعل از عوام شیعه است و از امام سؤال می‌کند از چه کسی تقلید کنم حضرت می‌فرماید از یونس سؤال کن و روایت مربوط به حجت إفتاء است و ارتباط به حجت خبر واحد ندارد. بسیاری از روایات ارجاع به روات ثقة را به اینگونه بعض المحققين اشکال می‌کنند.

به نظر ما اگر این روایت دوم هم نبود مطلب تمام بود، اما این روایت کاملا فتوا را معنا می‌کند که فأخبره بما جاء عنکم پس هر جا إفتاء است إخبار بما جاء عن اهل البيت است، اگر إفتاء او معتبر است بدون شبهه اخبار او بما جاء عنهم معتبر است.

لذا نتیجه اینکه هم توقیع شریف با توضیح ما هم روایت معتبره دوم دال بر این مطلب است.

روایت سوم: معتبره یونس بن یعقوب

روایت سوم: مرحوم کشی [6] نقل می‌کنند: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قُلُوبٍ، قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ، كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَالَ أَمَا لَكُمْ مِنْ مَفْزَعٍ أَمَا لَكُمْ مِنْ مُسْتَرَاكِ تَسْتَرِيحُونَ إِلَيْهِ مَا يَمْنَعُكُمْ مِنَ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ.

رجال سند همه از أجلة اند. حضرت توجه می‌دهند مخاطبین را در هر جایی که بوده‌اند که آیا مفزع و پناهگاهی ندارید، محلی که رجوع کنید و راحت شوید ندارید؟ چه چیز منعتان می‌کند از حارث بن مغیره که یکی از روات ثقة بین اصحاب است. این ارجاع افراد به حارث بن مغیره یا در أخذ روایت است یا در إفتاء است، هر کدام که باشد حدیث دلالت می‌کند إما بالمطابقه و إما بالالتزام که به إخبار ثقة اعتماد می‌شود.

مرحوم شهید صدر [7] دلالت این حدیث را بر حجت خبر ثقة و فتوا می‌پذیرند و می‌فرمایند حدیث اطلاق دارد. حارث بن مغیره ملجأ است یعنی هم در تقلید و هم در أخذ خبر به او مراجعه کنید. اگر بیان ما در حدیث قبلی ضمیمه نشود که فتوا ملازمه دارد با إخبار خبر ممکن است به کلام شهید صدر اشکال شود و اشکال هم شده است، که ظاهر این روایت مربوط به حجت فتوا است زیرا از تعبیرهای امام مثل ملجأ و مستراح چنین استفاده می‌شود، حجت فتوای مفتی ارتباط به حجت خبر ندارد، لذا روایت را از دلالت ساقط کند، باید آن نکته ضمیمه شود که فتوا ملازمه داشته با نقل خبر.

روایت چهارم: روایت فهرست شیخ طوسی

روایت چهارم: در فهرست شیخ طوسی قال ابا جعفر الباقر علیه السلام لأبان ابن تغلب بن رباح، اجلس فی مسجد المدینه و أفْت الناس فانی احب أن یرى فی شیعتی مثلك.

گفتیم افتاء ملازمه دارد با نقل خبر و ملازمه با قبول اخبار دارد.

روایت پنجم: صحیحہ عبدالرحمن بن حجاج

روایت پنجم: صحیحہ عبدالرحمن بن حجاج [8] در بحث احجاج صبی است که خواهد آمد.

[1]. جلسه 30، مسلسل 722، دوشنبه، 97.09.05.

[4]. الإرشاد، ج 2، ص 216.

[5]. رجال النجاشی، ص 324: ابن عم محمد بن الحسن معاذ بن مسلم بن أبی سارة، و هم أهل بیت فضل و أدب، و علی معاذ و محمد فقه الکسائی علم العرب، و الکسائی و الفراء یحکون فی کتبهم کثیرا قال أبو جعفر الرواسی و محمد بن الحسن، و هم ثقات لا یطعن علیهم بشیء.

[6]. رجال کشی، ص 337

[7]. بحوث فی علم الأصول (مباحث الحجج و الأصول العملية)، ج 4، ص 395

[8]. عبدالرحمن ابن حجاج میگوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم إِنَّ مَعَنَا صَبِيًّا مَوْلُودًا فَكَيْفَ نَصْنَعُ بِهِ فَقَالَ مَرْأَتُهُ تَلْقَى حَمِيدَةً فَتَسْأَلُهَا كَيْفَ تَصْنَعُ بِصَبِيَّانِهَا فَاتَّتْهَا فَسَأَلَتْهَا كَيْفَ تَصْنَعُ فَقَالَتْ إِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ فَأَحْرِمُوا عَنْهُ وَ جَرِّدُوهُ وَ غَسِّلُوهُ كَمَا يُجَرِّدُ الْمُحْرِمُ وَ قِفُوا بِهِ الْمَوَاقِفَ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ النَّحْرِ فَارْمُوا عَنْهُ وَ اخْلِقُوا عَنْهُ رَأْسَهُ وَ مَرِي الْجَارِيَةِ أَنْ تَطُوفَ بِهِ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ.. وسائل الشیعة، ج 11، ص 286.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

روایت پنجم: پنجمین روایتی که محتمل است از این طائفه یا طائفه سابقه باشد صحیحہ عبدالرحمن بن حجاج است که در کتاب الحج مبحث احجاج صبی ذکر شده، عن ابی عبدالله علیه السلام قلت له إِنَّ مَعَنَا صَبِيًّا مَوْلُودًا فَكَيْفَ نَصْنَعُ بِهِ فَقَالَ مَرْأَتُهُ تَلْقَى حَمِيدَةً فَتَسْأَلُهَا كَيْفَ تَصْنَعُ بِصَبِيَّانِهَا فَاتَّتْهَا فَسَأَلَتْهَا كَيْفَ تَصْنَعُ فَقَالَتْ إِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ فَأَحْرِمُوا عَنْهُ وَ جَرِّدُوهُ وَ غَسِّلُوهُ كَمَا يُجَرِّدُ الْمُحْرِمُ وَ قِفُوا بِهِ الْمَوَاقِفَ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ النَّحْرِ فَارْمُوا عَنْهُ وَ اخْلِقُوا عَنْهُ رَأْسَهُ وَ مَرِي الْجَارِيَةِ أَنْ تَطُوفَ بِهِ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ.

سند روایت تمام است. در دلالت روایت دو احتمال است:

احتمال اول: حدیث إرجاع به فتوا است و امام علیه السلام حمیده را که زن مجتهدہ ای است مرجع برای بیان حکم شرعی قرار داده اند.

طبق این احتمال بعض اعلام قم در کتاب اجتهاد و تقلیدش جواز تقلید از زن مجتهدہ را به حکم این روایت ثابت می کنند.

احتمال دوم: به نظر ما أقرب این است که جناب حمیده مسأله را از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام شنیده و به سماع، توجه به روایات مسأله داشته و روایات را بازگو می کند برای اینان، علی ای حال هر یک از این دو احتمال که بوده باشد حدیث بالمطابقه یا بالملازمه دلالت می کند إخبار الثقة معتبر و پذیرفتنی است.

مؤید این طائفه روایات کثیره ای است در مجامیع اهل سنت که پیامبر اکرم افرادی را به قبائل و بلاد مختلف میفرستادند و امر میکردند آنها را که معالم اسلام و سنت و تفقه در دین را به دیگران آموزش دهند. سیره ابن هشام ج 2، ص 76 قال ابن اسحاق فلما انصرف عنه القوم بعث رسول الله معهم مصعب بن عمير و أمره أن يُقرئهم القرآن و علّمهم الإسلام و يفقههم فی الدین.

کلام محقق روحانی نسبت به دلالت روایات بر حجیت خبر واحد

بعد از اینکه این روایات این سه طائفه را بررسی کردیم ابتدا اشکالی که تلمیذ مرحوم خوئی صاحب منتقى الأصول در ج 4، ص 294 نسبت به دلالت روایات بر حجیت خبر واحد دارند نقل و نقد می کنیم سپس نتیجه گیری کنیم.

ایشان بعد بیان مطالب مبسوطی، دلالت روایات بر حجیت خبر واحد را انکار میکنند. می فرمایند شیخ انصاری روایات داله بر حجیت خبر واحد را به چند طائفه تقسیم می کند:

طائفة اول: روایاتی که در خبرین متعارضین وارد شده من الأخذ بالأعدل و الأصدق و المشهور و عند التساوی التخییر. که این روایات را بررسی کردیم.

طائفة دوم: ما دل علی ارجاع بعض الرواة إلى بعض أصحابهم کارجاعه إلى زرارة ومحمد بن مسلم وأبان بن تغلب وزکریا بن آدم و یونس بن عبد الرحمن والعمری وابنه، که این روایات را هم بررسی کردیم.

طائفة سوم: ما دل علی وجوب الرجوع إلى الرواة والثقة والعلماء، کروایة الاحتجاج وغیرها.

طائفة چهارم: ما دل علی الامر بحفظ الحديث وکتابته وتداوله. مثل روایاتی که می‌گویند من حفظ علی أمتی أربعین حدیثا.

صاحب منتقی می‌فرماید طائفة اخیر دال بر مدعی نیست احادیث را بنویسید و حفظ کنید لازمه اعمش حجیت خبر واحد است ممکن است به جهت دیگری باشد، احادیث را بنویسید وقتی ده نفر یک حدیث را نوشتند و مخاطب و خواننده کتاب از ده نفر استفاده کرد وثوق به صدور پیدا میکند.

نسبت به طائفة اول (روایات باب تعارض) می‌فرماید این روایات هم حجیت خبر واحد را اثبات نمی‌کند. این روایات علی فرض حجیت بحث می‌کنند و حجیت را امر مفروغ عنه می‌گیرند، گویا لسان روایات این است که اکنون که دو طائفة از اخبار حجت بودند با هم تعارض کردند شما چه کنید اما اینکه حجیت چگونه است و آیا خبر واحد ثقة هم حجت است از این طائفة استفاده نمی‌کنیم.

لذا می‌فرماید مهم بررسی دو طائفة است یکی طائفة ای که به یک یک روایات ارجاع می‌دهند و دیگری طائفة ای که به عنوان ثقات و روایات و علماء ارجاع می‌دهد.

می‌فرماید طائفة ای که به یک یک ثقات ارجاع می‌دهند هم دال بر مدعی نیست. برای بیان مدعایشان یک مقدمه ذکر میکنند.

می‌فرماید وثاقت یک شخص به این معنا که احراز کنم دروغ نمی‌گوید از طرقی ثابت میشود:

طریق اول: تحرز بالوجدان بواسطة المعاشرة.

طریق دوم: بواسطة شهادة من یطمئن بشهادته واصابتها للواقع. مرجع بزرگ تقلید فردی را معرفی میکند که هر چه بگوید معتبر است و انسان هم فوق العاده به آن مرجع تقلید اطمینان دارد لذا به این فرد هم اعتماد میکند.

طریق سوم: تثبت بواسطة حسن الظاهر الذی جعل طریقاً للعدالة شرعاً. در فقه در کتاب الصلاة آمده که یکی از طرق حکم به عدالت شرعی حسن ظاهر است.

طریق چهارم: تثبت بشهادة البينة العادلة التي يجوز فی حقها الاشتباه. پس اطمینان نمی‌آورد اما بالأخیره بینه حجت است.

می‌فرماید طریق اول و دوم که دلیل بر حجیت نیاز نداریم. أدله حجیت مربوط به صورت سوم و چهارم است که باید حجیت خبر ثقة ثابت شود.

بعد این مقدمه شان می‌فرماید این موارد خاصه‌ای که معصوم شهادت می‌دهد افرادی مثل زراره، محمد بن مسلم و دیگران ثقة اند از شهادت امام علم به وثاقت و عدم کذب داریم، این موارد اصلاً محل بحث نیست بلکه محل بحث وثاقتی است که از طریق حسن ظاهر یا به واسطه بینه عادی ثابت شود و ما در این موارد احتیاج به دلیل بر حجیت خبر ثقة داریم و آن روایات هم این نکته را نمی‌گویند. آن روایات می‌گویند فلان افراد را من می‌گویم ثقة‌اند اینها برای ما علم آور است و از محل بحث خارج است.

لذا نه آن روایات دلالت بر حجیت مطلق ثقة دارد و نه روایات دیگر داریم که بگویند خبر ثقة حجت است. [5]

اشکال دوم و سوم [6] هم دارند که در جای دیگر خواهیم پرداخت در اخبار مع الواسطه است. نقد کلامشان خواهد آمد.

[1]. جلسه 31، مسلسل 723، سه‌شنبه، 97.09.06.

[5]. منتقی الأصول، ج 4، ص 297: وجملة القول: انه لا نستطيع الجزم بحجية الخبر من هذه النصوص وما شاكلها. ولعلنا نعود إلى تفصيل الحال إذا سمح لنا المجال ان شاء الله تعالى.

[6]. منتقى الأصول، ج 4، ص 297؛ وثانياً : ان المشهور على أن خبر الواحد ليس حجة في الموضوعات ، بل لا بد فيها من قيام البينة ولعله لاستنادهم إلى خبر مسعدة بن صدقة الذي فيه : " والأشياء كلها على هذا حتى يستبين لك أو تقوم به البينة " (1) . وعليه ، فالأخبار عن الخبر لا يكون حجة ، لأنه خبر عن الموضوع لا الحكم الشرعي الكلي . وليس في هذه النصوص ما يدل على حجية الخبر عن الواسطة ، إذ كلها ظاهرة في حجية الخبر عن الحكم رأساً - كما لا يخفى - . وعليه ، فالخبر الواحد عن الواسطة لا يكون حجة بمقتضى التزام المشهور بعدم حجية خبر الواحد عن الموضوع . والأخبار التي بأيدينا كلها من هذا القبيل ، فلا تنفع هذه النصوص في اثبات حجيتها - لو سلمت دلالتها على الحجية في حد نفسها - .

وثالثاً : ان هذه النصوص معارضة لما تقدمت الإشارة إليه من الأخبار المتواترة الدالة على عدم جواز العمل بالخبر غير العلمي ، وانه لابد في العمل بالخبر من وجود شاهد عليه من كتاب الله تعالى شأنه .

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

عرض می‌کنیم: اشکال صاحب منتقى الأصول دو بُعد دارد که هر دو بعد قابل نقد است.

جهت اول در اشکال این بود که فرمودند روایات طائفه اول که علاج را در بحث تعارض مطرح می‌کند ارتباط به حجیت خبر واحد ندارد بلکه این روایات بحث حجیت را مفروغ عنه گرفته، دو طائفه‌ای که حجت بودند اگر تعارض کردند چه کنیم، این روایات نمی‌گویند چرا و چطور حجت بودند. اشکال ما این است که روایات باب تعارض به وضوح ظهور دارد در حجیت خبر ثقه، به چند روایت اشاره می‌کنیم:

روایت اول: حسن بن جهم عن الرضا عليه السلام: ... قلت يجيئنا الرجلان و كلاهما ثقةٌ بحديثين مختلفين فلانعلم أيهما الحق قال إذا لم تعلم فموسع عليك بأيهما أخذت. سؤال سائل این است که دو نفر که هر دو ثقه‌اند دو حدیث متعارض نقل می‌کنند نتیجه این است که نمی‌دانیم کدامیک واقعیت دارد، پس پیش فرض سائل که در روایت هم اشاره شده این است که خبر ثقه قابل اعتنا است حال که د خبر متعارض آورده‌اند چه کنیم.

روایت دوم: محمد بن مسلم در کافی عن ابي عبدالله عليه السلام قُلْتُ لَهُ مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرَوُونَ عَنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَا يَتَّهِمُونَ بِالْكَذِبِ فَيَجِيءُ مِنْكُمْ خِلَافُهُ قَالَ إِنَّ الْحَدِيثَ يُنْسَخُ كَمَا يُنْسَخُ الْقُرْآنُ.

یعنی حدیث کسی که متهم به کذب نباشد معتبر است و امام هم نمی‌فرمایند ثقه و غیر متهم به کذب نقل کرده باشد، بلکه می‌گویند ان الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن.

روایت سوم: معتبره سماعه سألته عن الرجل إختلف عليه رجلان من أهل دينه في أمرٍ كلاهما يرويه أحدهما يأمر بأخذه و الآخر ينهاه عنه، اگر خبر ثقه حجت نباشد که جای این سوالات نیست.

لذا به نظر ما از طائفه اول به روشنی استفاده می‌شود حجیت خبر ثقه.

بعد دوم اشکالشان این بود که فرمودند مهم روایاتی است که ائمه افراد را ارجاع داده‌اند به یک یک روایات مانند یونس بن عبدالرحمن، زراره، محمد بن مسلم، زکریا بن آدم و امثال اینها، فرمودند این روایات موارد خاصه است، و از شهادت امام علم به وثاقت پیدا می‌کنیم و علم به وثاقت از محل بحث خارج است لذا این روایات نمی‌گویند مطلق خبر ثقه حجت است.

اشکال این کلامشان این است که:

اولاً این تقسیم ایشان در مقدمه و نتیجه‌ای که از این تقسیم گرفتند عجیب است، ایشان فرمودند گاهی از طریق معاشرت یا شهادت امام یا شخص بزرگی علم به وثاقت یک نفر پیدا می‌کند، چون علم داریم در این موارد خبر ثقه احتیاج به تعبد و دلیل بر حجیت ندارد، جایی دلیل بر حجیت می‌خواهد که از ظاهر حال یا بینه عادی به وثاقت برسد، پس این روایات مربوط به علم به وثاقت است. اشکال ما این است که فرض کنید از معاشرت اطمینان پیدا کنیم به وثاقت یک راوی، از قول امام که فلان ثقه علم پیدا کنیم به وثاقت، آیا صرف علم به وثاقت سبب علم به مروی عنه می‌شود و سبب علم به حکم شرعی می‌شود که او نقل کرده تا بگوییم علم داریم به حکم شرعی و نیاز به دلیل حجیت نداریم، علم به وثاقت ملازمه ندارد با علم به حکم شرعی که ثقه نقل می‌کند، در همین مورد هم احتمال غفلت و عدم توجه هست،

چقدر مواردی هست که ثقه مطمئن خبری نقل می‌کند انسان می‌بیند به نکته‌ای توجه نکرده یا از روی غفلت بد برداشت کرده، لذا علم داریم به وثاقت زراره زیرا امام صادق علیه السلام فرمودند ثقه، اما آیا علم هم دارید که همه آنچه زراره نقل می‌کند درست نقل می‌کند و مطابق سخن معصوم است. این را از کجا می‌گویید پس در همین موارد هم دلیل می‌خواهیم بر تعبد به خبر ثقه.

ممکن است درجات وثاقت مختلف باشد اما کسی در اعلا درجه وثاقت هم باشد باز هم انسان علم به مضمون پیدا نمی‌کند لذا احتیاج به دلیل حجیت دارید و شاهد بر آن این است که مگر در باب شهادت این محقق قائل هستند که اگر کسی که امام معصوم تصریح کرده بود به وثاقت او یا به تعبیر ایشان یک شخص مهم مثل مرجع تقلید تصریح به وثاقت او کرده بود اگر در محکمه شهادت داد می‌گویند علم پیدا می‌کنیم و دیگر شهادت عدلین لازم نیست؟

ثانیا: در بعض این روایات تصریح شده به قانون ارتکازی یا تعلیل، و به روشنی استفاده می‌شود که خصوصیتی در افراد مذکوره و وثاقت آنان نیست بلکه مصداق برای یک قانون کلی بیان می‌شود مثلا در حدیث احمد بن اسحاق که فی غایة الإعتماد است و شهید صدر می‌گویند من قطع به آن پیدا میکنم در دو فرازش در کلام امام هادی علیه السلام احمد بن اسحاق می‌گوید امام فرمودند سخن عثمان بن سعید را بشنو فاسمع له و اطع فإنه الثقة المأمون. ما از این محقق سؤال میکنیم شما در سراسر فقه تان از صلاة و حج و خمس با تعلیل چگونه برخورد می‌کنید مگر تعلیل را یک امر ارتکازی متوافق علیه بین متکلم و سامع نمی‌دانید و نمی‌گویید العله تعمیم و تخصص شما که بارها به تعلیل استدلال میکنید این حدیث هم ظهور قوی دارد که کلام عثمان بن سعید را بشنو چون او ثقه مأمون است، یعنی کل ثقة مأمون یسمع قوله. چرا از این تعلیل رفع ید می‌کنید. در روایت امام عسکری که العمری وابنه ثقتان... فإنهما الثقتان المأمونان. ایشان می‌گویند اینها موارد خاصه است این با تعلیل منافات دارد. حدیث توقیع شریف معتبر که ذیلش میفرماید العلم علمنا و لاشیء علیکم من کفر من کفر فما صح لکم مما خرج علی یده بروایة غیره له من الثقات فاحمدوا الله واقبلوه. این غیره من الثقات اطلاق دارد چه ثقه‌ای که من تصریح به وثاقتش کرده باشم و چه ثقه‌ای که از راه دیگر مثل کثرت معاشرت یا بینه وثاقتش را احراز کرده اید.

شاهد بر اینکه ملاک مطلق وثاقت است نه وثاقتی که امام خبر داده‌اند روایاتی است که اصحاب در زمان ائمه به روایات منقوله توسط ثقه دیگر اعتماد می‌کردند دنبال این نبودند علم به وثاقت پیدا کنند از طریق گفته امام. به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

روایت اول: در کافی شریف عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: اشتریت محملا فأعطيت بعض ثمنه و ترکته عند صاحبه ثم اخبست أیاما ثم جئت إلی بائع المحمل لأخذه فقال قد بعته فصحكت ثم قلت لا والله لا أدعک أو أقاصیک فقال لی ترضی بأبی بکر بن عیاش قلت نعم فأتیناه فقمصنا علیه فمستنا فقال أبو بکر یقول من تحب أن أقضی بینکما أ بقول صاحبک أو غیره قال قلت بقول صاحبی قال سمعته یقول من اشتری شیئا فجاء بالثمن فی ما بینة و بین ثلاثة آیام و إلا فلا بیع له. [3]

از تعبیر "قال لی ترضی بأبی بکر بن عیاش" معلوم می‌شود قاضی تحکیم است. اینجا عبدالرحمن بن حجاج اعتماد کرده به خبر ثقه آن هم نه ثقه ای که مورد توثیق خاص امام باشد.

روایت دوم: عن جعفر بن سماعة أنه سئل عن امرأة طلقته على غير السنة - أ لی أن تزوجها فقال نعم فقلت له - أ لست تعلم أن علی بن حنظلة روى - إياکم و المطلقات ثلاثا على غير السنة - فإنهن ذوات أزواج فقال یا بنی - رواية علی بن أبی حمزة أو سع على الناس - روى عن أبی الحسن ع أنه قال ألزموهم من ذلک - ما ألزموه أنفسهم و تزوجوهن فلا بأس بذلک. [4]

روایت سوم: عن الحسن بن محمد بن سماعة عن جعفر بن سماعة أن جمیلا شهد بعض أصحابنا و قد آزاد أن یخلع ابنته من بعض أصحابنا فقال جمیل للرجل ما تقول رضىت بهذا الذی أخذت و ترکتها فقال نعم فقال لهم جمیل قوموا فقالوا یا أبا علی لیس تريد یتبعها الطلاق قال لا قال و کان جعفر بن سماعة یقول یتبعها الطلاق فی العدة و یحتج بروایة موسى بن بکر عن العبد الصالح ع قال قال علی ع المختلعة یتبعها الطلاق ما دامت فی العدة. [5]

روایت چهارم: قال ابن سماعة و کان ابن بکیر یقول المطلقة إذا طلقها زوجها ثم ترکها حتى تبین ثم تزوجها فإنما هی عنده على طلاق مستأنف قال ابن سماعة و ذکر الحسین بن هاشم أنه سأل ابن بکیر عنها فأجابته بهذا الجواب فقال له سمعت فی هذا شیئا فقال رواية رفاعه فقال إن رفاعه روى إذا دخل بينهما زوج فقال زوج و غیر زوج عندى سوا فقلت سمعت فی هذا شیئا فقال لا هذا مما رزق الله عز و جل من الرأی قال ابن سماعة و لیس نأخذ بقول ابن بکیر فإن الروایة إذا کان بینهما زوج. [6]

روایت پنجم: عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ: لَا يُجْبَرُ الرَّجُلُ إِلَّا عَلَى نَفَقَةِ الْأَبَوَيْنِ وَالْوَلَدِ - قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ قُلْتُ لِمَجْمِلٍ وَالْمَرْأَةُ - قَالَ قَدْ رَوَى عَنِّي سَنَةً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ - إِذَا كَسَاهَا مَا يُوَارِي عَوْرَتَهَا وَ يُطْعِمُهَا مَا يُقِيمُ صُلْبَهَا - أَقَامَتْ مَعَهُ وَ إِلَّا طَلَّقَهَا - قُلْتُ فَهَلْ يُجْبَرُ عَلَى نَفَقَةِ الْأَخْتِ - فَقَالَ لَوْ أُجْبِرَ عَلَى نَفَقَةِ الْأَخْتِ - كَانَ ذَلِكَ خِلَافَ الرَّوَايَةِ. [7]

ابن ابی عمیر روایت ثقه را دارد قبول میکند و کاری ندارد که امام او را توثیق کرده یا نه.

نتیجه اینکه اشکال این محقق به روایاتی که ارجاع به یک یک روایات می‌دهند و اختصاص این روایات به موارد خاصه قابل قبول نیست.

[1]. جلسه 32، مسلسل 724، چهارشنبه، 97.09.07.

[3]. کافی (اسلامیه)، ج 5، ص 172.

[4]. وسائل الشیعة، ج 22، ص 73.

[5]. کافی (اسلامیه)، ج 6، ص 141.

[6]. کافی (اسلامیه)، ج 6، ص 78.

[7]. وسائل الشیعة، ج 21، ص 510. البته در تهذیب و بعض کتب دیگر در سند آمده عَنْ جَمِيلٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَخِيهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

طوائفی از روایات که دال بر حجیت خبر واحد ثقه بود بیان شد. در کیفیت استدلال به آنها بیاناتی مطرح شده که ابتدا کلام مرحوم خوئی در مصباح الأصول به بعد اشاره می‌کنیم بعد بحث را از نگاه‌های مختلف بررسی می‌کنیم.

کلام محقق خوئی در کیفیت استدلال به روایات بر حجیت خبر واحد

مرحوم خوئی چند نکته دارند:

نکته اول: ایشان به تبع مرحوم آخوند در کفایه می‌فرمایند: [2] التواتر علی أقسام ثلاثة:

الأول: التواتر اللفظی و هو اتفاق جماعة امتنع اتفاقهم علی الکذب عادة علی نقل خبر بلفظه، كتواتر ألفاظ الكتاب الصادرة عن لسان النبي صلى الله عليه وآله. همچنین مانند "من كنت مولاه فهذا علي مولاه".

الثاني: التواتر المعنوی و هو اتفاقهم علی نقل مضمون واحد مع الاختلاف فی الألفاظ، سواء كانت دلالة الألفاظ علی المضمون بالمطابقة أو بالتضمن أو بالتزام أو بالاختلاف، كالإخبار الحاكية لحالات أمير المؤمنين عليه السلام فی الحروب، و قضایاه مع الأبطال، فانها متفقة الدلالة علی شجاعته علیه السلام.

الثالث: التواتر الإجمالي و هو ورود عدة من الروایات التي يعلم بصدور بعضها مع عدم اشتغالها علی مضمون واحد. پس یقین دارد مثلاً یکی دو تا از آنها از معصوم صادر شده و همه دروغ نیست، آنگاه از این روایات مضمون أخص را أخذ می‌کند و قطع پیدا می‌کند که تمام این روایات دال بر این مضمون اخص هستند، لذا آن مضمون أخص قطعاً می‌شود مراد معصوم و آن مضمون معتبر می‌شود.

نکته دوم: مرحوم خوئی مطلبی را از استادشان مرحوم نائینی نقل و نقد می‌کنند. می‌فرمایند: أنکر المحقق النائینی التواتر الإجمالي، بدعوی أنا لو وضعنا اليد علی کل واحد من تلك الأخبار نراه محتملاً للصدق و الکذب، فلا یكون هناك خبر مقطوع الصدور.

مرحوم خوئی در اشکال به استادشان می‌فرمایند: أن احتمال الکذب فی کل خبر بخصوصه غیر قاذح فی التواتر الإجمالي، لأن احتمال الصدق و الکذب فی کل خبر بخصوصه لا ینافی العلم الإجمالي بصدور بعضها، و إلا لكان مانعاً عن التواتر المعنوی و اللفظی أيضاً، إذ کل خبر فی نفسه محتمل للصدق و الکذب.

نکته سوم: مرحوم خوئی تواتر اجمالی را در این روایات و طوائف قبول می‌کنند و می‌فرمایند فرض کنید بیست روایت است، با مضامین مختلف، یکی می‌گوید کتب دینی تان را حفظ کنید طائفه دیگر می‌گوید چهل حدیث بنویسید، طائفه دیگر می‌گوید از زراره سؤال کنید. ما علم اجمالی داریم بعض این روایات از معصوم صادر شده و مضمون أخص و حداقل دلالت این روایات که در قبول آن اتفاق داشته باشند،

اعتبار خبر ثقة عدل دوازده امامی است، می‌فرمایند[3] مثلاً در اخبار علاجیه خذ بأعدلها می‌گوید عدالت شرط است، یا وقتی می‌گویند به یونس بن عبدالرحمن مراجعه کنید یعنی وثاقت هم شرط است. این بیان را مرحوم آخوند هم دارند.

مرحوم خوئی می‌فرماید حال مراجعه می‌کنیم به اخبار ما نحن فیه، یک خبر داریم همه روایتش عدل امامی و فی غایة الوثاقة و الاعتبارند تواتر اجمالی می‌گوید حجت است و مضمونش این است که آیونس بن عبدالرحمن ثقةً أخذ عنه معالم دینی قال نعم، مدلول روایت این است که گویا اعتبار خبر ثقة مفروغ عنه بین سائل و امام معصوم است فقط ابن مهتدی سؤال می‌کند که آیا یونس ثقة است که معالم دین را از او بگیرم حضرت می‌فرماید نعم یعنی ثقةً خذ عنه معالم دینک. نتیجه می‌گیریم خبر واحد ثقة مطلقاً حجت است. پس اولاً یک تواتر اجمالی اثبات شد، با مضمون اخص آن یک روایت (به تعبیر ایشان صحیحہ اعلائی) [4] حجت شد مضمون آن روایت حجیت خبر ثقة است پس حجیت خبر ثقة بالواسطه پشتوانه اش تواتر اجمالی قطع آور شد.

عرض می‌کنیم اولاً: اینکه فرمودند مرحوم نائینی منکر تواتر اجمالی‌اند بر اساس تقریر خودشان از درس مرحوم نائینی یعنی اجود التقريرات[5] است، لکن بر اساس تقریرات مرحوم کاظمینی در فوائد الأصول[6] ظاهراً مرحوم نائینی[7] تواتر اجمالی را قبول دارند.

ثانیاً: در اشکال مرحوم خوئی به مرحوم نائینی مقداری بی‌انصافی شده، مرحوم نائینی چنانکه خود مرحوم خوئی در اجود التقريرات ج 2، ص 113 آورده‌اند این است که می‌فرماید تواتر اجمالی علی ما قیل چنین است که نقل اخبار کثیره غیر متفقه علی لفظ و لا علی معنی واحد الا أنه یعلم بصدق واحد منها لإمتناع کذب الجميع عاداتاً، مرحوم نائینی می‌فرماید اینکه می‌گویید تواتر اجمالی یک قدر مشترک و مضمون اخص دارد که این روایات بر آن اتفاق دارند، خوب اگر چنین قدر مشترکی داشتند دیگر همان تواتر معنوی است و قسم ثالث نیست، و اگر قدر مشترک ندارند هر خبری هم محتمل الصدق و الکذب است و عدم ارتباط بعضه ببعض، خوب چه فائده‌ای مترتب بر این است و چه نتیجه‌ای میتوان گرفت؟ به عبارت دیگر اگر پنجاه روایت است مانند همین بحث حجیت خبر واحد مثلاً با مضامین مختلف اما بر یک اخص مضمونی همه موافق‌اند گویا همه لسانشان این است که خبر عدل دوازده امامی حجت است این که می‌شود تواتر معنوی، و اگر روایات مختلفی است که قدر مشترک ندارند و ارتباط به یکدیگر هم ندارند مانند اینکه امروز صبح تا شب صد خبر می‌شنویم فلان جنس ارزان شد یا فلان مسأله اتفاق افتاد اینها قدر مشترک ندارند پس چه فائده‌ای مترتب بر آن است.

به نظر ما کلام مرحوم نائینی دقت نشده و الا مطلب صحیحی است و تواتر اجمالی اگر اخص مضمونی بین روایات است میشود تواتر معنوی، و اگر چنین نیست دیگر اثر و فائده‌ای ندارد.

نکته: صاحب منتهی الدرایه[11] فرموده‌اند مبدع تواتر اجمالی مرحوم آخوند (1255-1329ق) است مرحوم آشتیانی[12] (1248-1319ق) در بحر الفوائد تواتر اجمالی را تصویر می‌کنند و تواتر اجمالی را قسمی از تواتر معنوی میدانند. [14] لذا در جمع بندی اگر تواتر اجمالی مقصود این است که روایاتی که اجمالاً قطع داریم بعضش از معصوم صادر شده این روایات همه شان دال بر اخص مضمونی بودند قطع داریم که این اخص مضمونی صدر من المعصوم که قسمی از تواتر معنوی است نه قسیم تواتر معنوی. (ابتدای جلسه دوشنبه: یکی از دوستان عبارتی از مرحوم شیخ انصاری آوردند که نشان می‌دهد خود مرحوم شیخ هم توجه به تواتر اجمالی داشته‌اند.) [15]

[1]. جلسه 33، مسلسل 725، شنبه، 97.09.10.

[2]. مصباح الأصول، جلد اول (شماره 2)، ص 192.

[3]. همان، ص 194: جملة منها اعتبار العدالة كقوله عليه السلام في الأخبار العلاجية: (خذ بأعدلها) و قوله عليه السلام: (عليك بذكرها بن آدم المؤمن على الدين و الدنيا) و بعضها ظاهر في اعتبار الوثاقة، كقوله عليه السلام: (نعم - بعد ما قال السائل - أفيونس بن عبد الرحمن ثقة نأخذ معالم ديننا عنه) و بعضها ظاهر في اعتبار كونه إمامياً أيضاً، كقوله عليه السلام: (لا عذر لأحد فيما يرويه ثقاتنا) فان إضافة الثقات إلى ضمير المتكلم و إسنادها إليهم عليهم السلام ظاهرة في ان المراد منها كون الراوي من أهل الولاية لهم

[4]. همان، ص 194: و عليه فالقدر المتيقن منها هو الجامع للعدالة و الوثاقة، فبناء على التواتر الإجمالی لا يستفاد منها الا حجية الخبر الصحيح الأعلائی.

[5]. أجود التقريرات، ج 2، ص 113: أما التواتر الإجمالی فهو على ما قیل عبارة عن نقل أخبار كثيرة غير متفقه علی لفظ و لا علی معنی واحد إلا انه یعلم بصدق واحد منها لامتناع کذب الجميع عادة (و لکنه) لا یخفی ان الأخبار إذا بلغت من الکثرة ما بلغت فان کان بينها جامع یکون الكل متفقا علی نقله فهو راجع إلى التواتر المعنوی و إلا فلا وجه لحصول القطع بصدق واحد منها بعد جواز کذب کل واحد منها فی حد نفسه و عدم

ارتباط بعضه ببعض فالحق هو انحصار التواتر في القسمين الأولين لا غير.

[6]. فوائد الأصول، ج3، ص191: و لا يتوهم: أنّ هذه الأخبار من أخبار الآحاد و لا يصح الاستدلال بها لمثل المسألة، فاتّها لو لم تكن أغلب الطوائف متواترة معنى فلا إشكال في أنّ مجموعها متواترة إجمالاً، للعلم بمدور بعضها عنهم صلوات الله عليهم أجمعين).

و الإنصاف: أنّ التتبع في هذه الأخبار يوجب القطع باعتبار الخبر الموثوق به.

[7]. مرحوم نائيني (1276ق - 1355ق 1315ش) دو تقريرات از بحث اصولشان چاپ شده است:

تقريرات مرحوم اية الله خوئي (1317-1413ق) با عنوان أجود التقريرات، كه ظاهره مربوط به دوره اخير اصول مرحوم نائيني است، ايشان در ج2، ص522 (انتهای کتاب) می نویسد: إلى هنا (انتهی) بحث حضرة شيخنا الأستاذ العلامة أدام الله ظله في هذه الدورة التي نسبتها إلى ما تقدمها من دورات بحثه نسبة الشمس إلى غيرها من الكواكب المضيئة و كم عدل فيها عما كان بانيا عليه سابقا و قد بقيت أبحاث طفيفة لم يعتد بها و لعل إنظاره المقدسة فيها تظهر مما أفاد في ضمن المباحث السابقة - و قد تمت هذه الدورة في شهر رجب من شهر 1352.

البته مرحوم خوئي ابتدای این کتاب می فرماید: فيقول المفتقر إلى رحمة ربه الغني أبو القاسم بن علي أكبر الموسوي الخوئي غفر الله تعالى لهما اني كررت النظر فيما كتبته سابقاً من تقريرات بحث شيخنا الأستاذ علم التحقيق و منبع الفضيلة و التدقيق من إليه ألقت الرئاسة العلمية زمامها و بفضل أبحاثه القيمة ثم للعلوم الدينية نظامها حضرة المولى الميرزا محمد حسين النائيني قدس الله تعالى أسرارهِ فغيرت بعض عباراته توضيحاً للمراد مع التحفظ على عدم الإضلال بالمفاد و أضفت إليها بعض المطالب التي خطرت ببالي القاصر بمقدار لا يخرج عن عنوان التعليقة على نحو الاختصار مستمداً من الله و متوكلاً عليه في جميع أمورى و هو ولى الأمر

2- تقريرات مرحوم محمد علي كاظمي خراساني (متوفى 1355ق) با عنوان فوائد الأصول. این تقريرات مربوط به دوره قبل از تقريرات مرحوم خوئي است. مرحوم كاظمي انتهای کتاب ج4، ص795 می فرماید: و قد تمّ بحمد الله الجزء الرابع من الكتاب، و وقع الفراغ من تسويده في 21 شهر الصيام سنة 1345ق. قسمتی از تقریظ مرحوم نائینی بر این کتاب در مقدمه مرحوم محمود شهابی در ج1، ص15 چنین آمده: «... فانّ من أعظم ما أنعم به سبحانه و تعالى على العلم و أهله، هو ما حباه من التوفيق و التأييد لقرّة عيني العالم العلم العلامة و الفاضل البارع الهمام الفائز بأسنى درجات الصّلاح و السّداد بجهده و الفائز بأسنى رتبة الاستنباط و الاجتهاد بجده، صفوة المجتهدين العظام و ركن الإسلام، المؤيد المسدد التقى الزكىّ جناب الآغا الشّیخ محمّد على الخراسانيّ الكاظمي أدام الله تعالى تأييده و إفضاله و كثر في العلماء الأعلام أمثاله. «فقد أودع في هذه الصّحائف الغرّ ما نقحناه في أبحاثنا مجدّاً في تنقيحه مجيداً في توضيحه ببيان رائق و ترتيب فائق فلله درّه و عليه سبحانه أجره ...»

[11]. منتهی الدراية، ج4، ص423: التواتر الإجمالي، و هو اصطلاح جديد من المصنف و لم نعثر عليه في كتب الدراية.

[12]. مرحوم آشتياني بحر الفوائد را چنانكه انتهای کتاب اشاره می کنند در 1315 به اتمام رسانده اند. ظاهره مرحوم آخوند تأليف كفاية را از 1321 به بعد آغاز کرده اند.

[14]. بحر الفوائد، (چاپ قدیم رحلی) ص161 و (چاپ جدید بیروت 8 جلدی) ج2، ص298: إنّ قطعيّة كلّ واحدة من الطّوائف كما هو الحقّ ليست من جهة الاحتفاف بالقرينة و لا من جهة التّواتر اللفظي ضرورة انتفائه، بل من جهة التّواتر الإجمالي الرّاجع إلى التّواتر المعنوي و تواتر القدر المشترك باعتبار فيؤخذ من كلّ واحد منها بما هو القدر المتيقّن الثّابت من جميع أخبار كلّ طائفة فيثبت المدعى و هو حجّة خبر الواحد المجرد إجمالاً في قبال النّفى الكلّي و المنع المطلق.

[15] فوائد الأصول، ج1، ص442: واختلاف الفتاوى في الخصوصيات لا يكشف عن تحقق القدر المشترك، إلا إذا كان اختلافهم راجعاً إلى التعيين على وجه ينبئ عن اتفاقهم على قدر مشترك، نظير الأخبار المختلفة في الوقائع المختلفة، فإنها لا توجب تواتر القدر المشترك، إلا إذا علم من أخبارهم كون الاختلاف راجعاً إلى التعيين، وقد حقق ذلك في باب التواتر الإجمالي والإجماع المركب.

و ج1، ص402: ... الظن الحاصل من أخبار الآحاد الدالة على الاستصحاب. اللهم إلا أن يدعى تواترها ولو إجمالاً، بمعنى حصول العلم بمدور بعضها إجمالاً ...